

## خودمردم‌نگاری رؤیای سخن‌رانی، زبان، مهاجرت

امیلیا نرسیسیانس\*

ابوعلی و دادهیر\*\*، پروین قاسمی\*\*\*

### چکیده

در مقاله پیش‌رو بناست با تمرکز بر تاریخ زندگی شخصی (دهه اول زندگی) و مسیری که نسل‌های پیش از من از سر گذرانده‌اند، به پرسش «چرا سخن‌ور خوبی نشده‌ام؟» پرداخته شود. «مهارت و توانمندی سخن‌گفتن در جمع» توأمان در دو حوزه شخصی و فراشخصی، تاریخی و تحولات اجتماعی روان‌شناختی فرهنگی و سیاسی شکل می‌گیرد. با استفاده از روش خودمردم‌نگاری در این پژوهش، تاریخچه شخصی و ارتباط آن با مهارت سخن‌رانی بررسی شده است. مهارت سخن‌رانی در فرد در بطن دو تاریخ شکل می‌گیرد: یکی تاریخ کلی که از ازل تا ابد ادامه دارد که همانا تاریخ فراشخصی است؛ و دیگری تاریخچه زندگی شخصی فرد است. تاریخچه شخصی بر تاریخ زندگی و حضور فرد در این دنیا دلالت دارد که سخن‌گو در حافظه شخصی خود دارد. تاریخ فراشخصی و تاریخچه شخصی درباره چرایی وضعیت سخن‌رانی من در جمع، بدون یک‌دیگر نمی‌توانند تحلیل‌گر وضعیت حاضر باشد. ترکیبی از این دو و هم‌چنین وضعیتی که هر یک به‌نوعی بر فرد تحمیل می‌کند در چگونگی پرورش قوه سخن‌وری فرد مؤثر است.

**کلیدواژه‌ها:** سخن‌وری، تاریخ شخصی، تاریخ فراشخصی، زنانگی، رؤیا، خودمردم‌نگاری، مهاجرت، نهاد خانواده.

\* دانشیار گروه انسان‌شناسی، دانشگاه تهران، [enerciss@ut.ac.ir](mailto:enerciss@ut.ac.ir)

\*\* دانشیار گروه انسان‌شناسی، دانشگاه تهران، [vedadha@ut.ac.ir](mailto:vedadha@ut.ac.ir)

\*\*\* دکترای انسان‌شناسی، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)، [parvingh90@gmail.com](mailto:parvingh90@gmail.com)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۵/۰۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۲/۱۵



## ۱. مقدمه و طرح مسئله

سخن‌وری و سخن‌ور بزرگ‌شدن یکی از دغدغه‌هایم بود که به آن دست نیافتم. سخن‌وران بزرگ همواره مرا متعجب می‌کنند. فنون سخن‌وری، اقناع دیگران، شور و هیجان آن‌ها ضمن سخن‌رانی، و موضوعاتی که به بحث می‌گذارند برایم مهیج بود و گاهی با شوق نه صرفاً به موضوعات سخن‌رانان، بلکه به شیوه‌های بیان آن‌ها نگاه می‌کردم. آموزه‌های سخن‌رانان بزرگ از کجا نشئت می‌گیرد؟ چرا من نمی‌توانم این‌گونه سخن‌وری کنم؟ کوچک‌تر که بودم، در تصوراتم خود را زنی تجسم می‌کردم که در مقابل جمع بزرگی از آدم‌ها بلند، شیوا، و بلیغ حرف می‌زند! در دوران کودکی با همان هیجانات مجری‌ها در برنامه‌های مهم تلویزیونی، قسمتی از کتاب را می‌خواندم و در نقش مجری سخن‌گوی سخن‌آفرین بازی می‌کردم. روی کانال‌های تلویزیونی می‌چرخیدم، گوینده‌های خبر، اعم از زن و مرد، را نگاه می‌کردم که می‌خوانند و حرف می‌زنند. در دنیای کودکانم می‌گفتم: «اینا یعنی علمشون این قدر زیاده؟!». فکر نمی‌کردم که متنی از پیش آماده داشتند و سؤالاتی که از میهمانان برنامه می‌پرسیدند غالباً از پشت صحنه به آن‌ها داده می‌شد و اکثر آن‌ها فقط گوینده متن آن نوشته بودند.

در هر دو صورت، چه اکتسابی یا خدادادی، اذعان می‌کنم فاقد استعداد سخن‌گفتن و سخن‌وری نبوده‌ام؛ اما در به‌کارگیری آن توانایی لازم را نداشته‌ام. حتی اطرافیانم نیز مرا سخن‌ور خوبی می‌دانند. در حد ضرورت از پس سخن‌رانی برمی‌آمدم، اما فی‌البداهگی و سهولت در سخن‌رانی را در خود نمی‌دیدم؛ هنگام سخن‌رانی مشکل داشتم و خود بیش‌تر از دیگران به آن آگاهی داشتم. آن‌چه قابل تأمل است توجه به همه‌گیری این احساس بود و این‌که این احساس فقط در من وجود نداشت. نگاهی به تحقیقات پیشین و تعدد آثار منتشرشده در این زمینه گویای خوبی بر این مدعاست.

موضوع توانایی و مهارت در سخن‌رانی به‌دلیل عمومیت در جامعه توجه پژوهش‌گران را هم جلب کرده است. تحقیقی درباره ترس از سخن‌گفتن در میان دانشجویان پزشکی سه ایالت هند است. نتایج این تحقیق در مقاله‌ای در حوزه ارتباطات، با عنوان «جرئت سخن‌گفتن در میان دانشجویان فارغ‌التحصیل دانشگاه‌های پزشکی در کراچی پاکستان» (خان و دیگران ۲۰۱۵) در مجله بین‌المللی پژوهش منتشر شده است. این مطالعه به‌روش کمی و با ابزار پرسش‌نامه انجام شده است. از ۲۸۸ پاسخ‌گو که در این تحقیق مشارکت داشته‌اند چهل‌ویک‌وسه‌دهم درصد از سخن‌رانی در سطح پایینی ترس داشتند،

پنجاه و چهار درصد به صورت متوسط از سخن گفتن در جمع هراس داشتند و نزدیک چهار درصد ترس و اضطرابی در سطح بالا داشتند. در این مقاله، سه شاخص موقعیت دانشگاه، جنسیت، و سال‌هایی که فرد در دانشگاه حضور داشته است مدنظر قرار گرفته است. زنان بیش‌تر از مردان هنگام سخن گفتن در جمع احساس ترس داشتند. اثری از یو هاو تسا (Yau Hau Tsa 2014) با عنوان «گفتارهراسی دانشجویان دانشگاه مالزی» نیز به بررسی ترس از سخن گفتن در فضای عمومی اشاره دارد. در این مقاله دو پیش‌فرض این‌که زنان بیش از مردان از سخن گفتن فضای عمومی هراس دارند و دیگر این‌که آموزش مؤثر برای کاهش اضطراب سخن گفتن در جمع تأثیر دارد به آزمون گذاشته شده است. روش‌های متعدد برای رد یا تأیید فرضیه‌ها به کار گرفته شده است. اولین آن مقایسه نمره‌های سخن‌رانی مردان در مقابل مردان و زنان و هم‌چنین سخن‌رانی‌های زنان در مقابل مردان و زنان است. در تکمیل این روش، پرسش‌نامه عمومی گزارش شخصی اضطراب صحبت کردن در جمع، برای گردآوری داده‌ها درباره احساسات حین ارائه سخن‌رانی نیز به کار گرفته شده است. پرسش‌نامه‌هایی هم قبل و بعد از دوره‌های آموزش سخن‌رانی عمومی تکمیل شد. در این تحقیق ۲۰۲ دانشجوی فنی دانشگاه از رشته‌های رایانه و مهندسی مشارکت داشتند. یافته‌ها نشان داده است که زنان از مردان اضطراب بیش‌تری در سخن‌رانی ندارند و دیگر این‌که آموزش قواعد سخن گفتن در جمع به کاهش اضطراب حین سخن گفتن می‌انجامد.

اثر دیگری از لجلا بازیک (Lejla Basic 2011) به تأثیرات ترس از سخن گفتن در جمع بر روی آموزش زبان دوم (انگلیسی) دانش‌آموزان تمرکز دارد. این مطالعه با روش اسنادی انجام شده است. هم‌چنین نتایج مصاحبه با دو معلم زبان انگلیسی نیز آورده شده است. به‌زعم نویسنده مهارت‌های زبانی در یادگیری زبان دوم بسیار اهمیت دارد.

مطالعه زبان‌شناختی برنشتاین (Bernstein) بر روی کدهای زبانی طبقات فقیر و غنی جامعه نیز مدنظر قرار گرفت. برنشتاین در مطالعات خود درباره آموزش طبقات کارگر و طبقه ثروت‌مند متوجه دو کد گسترده و محدود شد. برنشتاین در دهه ۱۹۷۰ چنین استدلال می‌کرد که کودکانی که پیشینه اجتماعی و خانوادگی گوناگونی دارند رمزهای زبانی یا طرز گفتارهای متفاوتی را در طول سال‌های اولیه زندگی خود فرامی‌گیرند و این رمزهای زبانی یا طرز گفتارها روی تجربه مدرسه و درس خواندن آن‌ها تأثیر می‌گذارد. طرز گفتار کودکان طبقه کارگر، بنا به ادعای برنشتاین، نشان‌دهنده رمزهای محدود شده (restricted code) است و رشد زبانی کودکان طبقه متوسط، به‌گفته

برنشتاین برخلاف کودکان طبقه کارگر فراگرفتن رمزهای توصیفی (elaborated code) را شامل می‌شود (بنگرید به برنشتاین ۲۰۰۳).

همه پژوهش‌های نام‌برده از زاویه‌ای خاص به موضوع سخن‌رانی پرداخته‌اند. من در مقاله پیش‌رو، ضمن تأسی از پژوهش‌های انجام‌شده، با قراردادن زندگی خود به‌مثابه میدان تحقیق، بی‌واسطه تلاش می‌کنم پژوهش را با رویکرد کیفی درباره سخن‌رانی و سخن‌وری انجام دهم. رویکرد کیفی از روش‌هایی است که در آن محقق با غور و واکاوی عمیق در موضوع پژوهش، سعی در یافتن پاسخ‌های مسئله تحقیق دارد. روش خودمردم‌نگاری یکی از رویکردهای کیفی در این زمینه است که در کنار سایر روش‌های رویکرد کیفی درخور توجه است.

## ۲. روش تحقیق: خودمردم‌نگاری یک مسئله

دست‌یابی به پرسشی درباره «من» آدم‌ها آسان نیست. نیاز است چهار منظرگاه از سر گذارنده شود تا این پرسش از انباشته‌ی خاطرات، سؤالات، مسائل متعدد، و در روزمرگی زندگی سر برآورد و خودی نشان دهد. بسیار پیش آمده است که انسان برای همیشه در منظرگاه اول باقی بماند.

منظرگاه اول همانا «بی‌اعتنایی به رنج درونی» است که همانا فقدان مسئله سخن‌ورنشدن بود. در این مرحله سخن‌ورنشدن برایم به‌مثابه مسئله مطرح نبود. آن را مثل ویژگی‌های ظاهری‌ام، پدر و مادرم، محل زندگی، برادرها، و خواهرم پذیرفته بودم.

منظرگاه دوم «درک مسئله به‌مثابه رنج درونی» بود. این‌جا در مقایسه فرد با دیگری می‌توان به وجود خاص آن مسئله در خود پی برد. سال‌ها حضورم در این منظرگاه به‌طول انجامید و در این مدت، از نداشتن این ویژگی محرز و بارز، یعنی سخن‌ورنشدن، رنج می‌بردم و با عبارت «چه خوب می‌شد که من می‌توانستم خوب حرف بزنم!» این مسئله را واگویی می‌کردم. این مسئله در زندگی اجتماعی بیش‌تر خود را نشان داد. اگر وارد اجتماع علمی یا حرفه‌ای نمی‌شدم، این منظرگاه و به‌تبع آن، منظرگاه‌های بعدی نیز شکل نمی‌گرفت.

منظرگاه سوم «خیزش برای کنش و اقدام برای رفع مسئله» بود. این مرحله ترکیبی از پذیرش ویژگی سخن‌ورنشدن و احساس ناراحتی از سخن‌ورنشدن بود، اما کم‌تر برایم آشکار شده بود که این پدیده ماحصل من و اجتماعی است که در آن زندگی می‌کنم.

منظرگاه چهارم «زایش پرسش برای چرایی سخن‌ورنشدنم» بود. طی طریقی دشوار برای رسیدن به این منظرگاه لازم است؛ به توانایی دیدن خود از نگاه دیگری و مسئله خود به‌مثابه

موضوعی با قابلیت بررسی و پژوهش نیازمند است. لازمه آن گذشتن از خود و رسیدن به جایگاه مشاهده خود از بیرون است.

پیش‌تر از این‌ها با بهار رهادوست و کارولین الیس (Karoline Elis)، از نویسندگان حوزه خودمردم‌نگاری، آشنا شدم. کتاب *چرا نویسنده بزرگی نشدم* (رهادوست ۱۳۹۲) این مسیر را هموارتر کرد و به طرح پرسش ذهنی‌ام کمک کرد. رهادوست پیش‌تر با واکاوی رؤیای محقق‌نشده‌اش این مسیر را طی کرده بود. پیش از این کتاب، مقاله‌ای با عنوان «خودمردم‌نگاری، چیستی و چگونگی» در کتاب *پشت دریاها شهری است، مردم‌نگاری، روش‌ها و کاربردها* (فاضلی ۱۳۹۲) در معرفی ابعاد مختلف خودمردم‌نگاری نگاشته شده است. نویسنده انسان‌شناس این کتاب در مواجهه با زندگی شهری خودمردم‌نگاری‌هایی را به قلم تحریر درآورده است.

این سفر هم‌چون سفری که روزی بالأخره بایستی می‌رفتم برایم ظاهر شد؛ سفر به دنیای ناشناخته‌ای که در مسیری از زندگی که در پیش گرفته بودم، چاره‌ای جز گام‌نهادن در آن نداشتیم. توانایی پا گذاشتن در این مسیر با انسان‌شناسی آغاز شد. ابتدای این سفر صرفاً واکاوی مسئله شخصی و خاص خودم بود، اما به‌مرور دریافتم که دغدغه سخن‌ورنشدن، فراتر از مسئله صرفاً «من» بوده و مسئله امروز جامعه انسانی هم هست. تصریح می‌کنم که مطالعات انسان‌شناختی با دغدغه تعمیم نتایج مطالعه به کل جامعه انجام نمی‌شود؛ به‌ویژه مطالعات خودمردم‌نگارانه‌ای که بر تجربه نویسنده دلالت دارد. نمونه‌های منفرد و جداگانه و تفسیرهای مختلفی که از موضوع مورد مطالعه انجام می‌شود، امکان تعمیم نتایج حاصل از مطالعه را با دشواری مواجه می‌سازد. باوجود این دغدغه‌های مطرح‌شده در هر جامعه و پاسخ‌های احتمالی به آن برخاسته از آن جامعه است. روث بندیکت مطالعه فرد را جدا از جامعه نمی‌داند. او اصالت جامعه بر فرد را رد می‌کند و معتقد است که «هیچ تمدنی در ساختار خود عنصری ندارد که در تحلیل نهایی ناشی از افراد آن جامعه نباشد» (فکوهی به‌نقل از بندیکت ۱۳۸۱: ۲۰۶).

### ۳. میدان تحقیق

#### ۱.۳ زندگی من

نوشتن هدفمند و نقادانه درباره خود امر ساده‌ای نیست. من رسمی یا «فراخود» (super ego)، که تحت تأثیر هنجارهای اجتماعی و کنترل اجتماعی در آن‌ها شکل گرفته‌اند،

در درون اشخاص حضور دارد. این فراخود در من، که فرزند اول خانواده بودم، بیش از سایر کودکان نمود دارد. برخلاف وجود این من رسمی و آگاه در افراد، در خودمردم‌نگاری نویسنده زیر ذره‌بین خودش قرار می‌گیرد و نقابی را که هرروزه به صورت می‌زند کنار می‌اندازد و خود واقعی را نمایان می‌کند که این یکی از تفاوت‌های اصلی خودزندگی‌نامه‌نویسی (autobiography) و خودمردم‌نگاری است. خودزندگی‌نامه‌نویسی شرح ماوقعی است که در زندگی روزمره سال‌های زندگی فرد اتفاق افتاده است و کم‌تر به دنبال سؤال مشخصی در زندگی فرد است. درحالی‌که خودمردم‌نگاری با پرسش از «خود» آغاز می‌شود و سپس با بریده‌های زندگی شخص در پی پاسخ می‌رویم. توصیف و اکتشاف، دو ویژگی متمایز نوشتن از خود با تمرکز بر سؤال در خودمردم‌نگاری حائز اهمیت است. بر مبنای این توصیف و کشف تدریجی «خود»، مختصری از زندگی‌ام را، پیش از تولد تا کودکی، بیان کرده‌ام. در این دوره‌ها، مهم‌ترین وقایع مرتبط و مؤثر در سخن‌وری، آورده شده است.

### ۲.۳ مهاجرت و تولد من

این دوره و ماجراهای آن زمانی رخ داد که من هنوز به این دنیا پا نگذاشته بودم. این قسمت نیم‌نگاهی به زندگی مادر و پدرم است. اشاره به این دوران از آنجایی مهم است که «تغییر از [وضعیتی] به [وضعیت دیگری]<sup>۱</sup> نزد فرد به عمل نمی‌آید؛ بلکه در جریان تاریخ به دست می‌آید» (فرهادی به نقل از اسپنسر ۱۳۸۸: ۲۳۵) و اکتسابی است. به‌همین دلیل به دو نسل پیش از خود باز می‌گردم. پدر و مادرم هردو از روستاهای شمال غربی کشور بودند. روستا اوضاع خاص خود را بر زندگی فرد تحمیل می‌کند. علاوه‌بر آن، موقعیت‌های دیگری نیز زندگی هردوی آن‌ها را منحصر به فرد کرده بود. وقتی پدرم دوساله بود، پدرش از دنیا رفت و مادرش، به دلیل اوضاع سخت زندگی روستا برای زنان بیوه، با مردی از روستای مجاور ازدواج کرد. پدر من به‌همراه خواهرش، که دو سال از او بزرگ‌تر بود، تحت سرپرستی دایی قرار گرفتند. مادر آن‌ها زن بخشنده‌ای بود؛ امروز از بخشنندگی او به خانواده‌های فقیر روستا بسیار گفته می‌شود. از او تصویری در ذهنم نمانده است، اما تصویر ذهنی و نقل‌قول‌هایی از همسر دوم او در یادم باقی مانده است. یکی از نقل‌قول‌های او که معروف هم هست تمسخر درس‌خواندن و تحصیل علم بود: «کلب‌اسماعیل رو خدا رحمت کنه همیشه می‌گفت اونی که درس می‌خونه پدر سوخته می‌شه، دانشگاه درس پدر سوختگی یاد

می‌ده».<sup>۲</sup> اما از مادر بزرگم کوچک‌ترین نقل‌قولی به یادگار نمانده است. گویی او سخن‌ور نبوده است یا ممکن است نقل‌قول‌های او به سبب زن‌بودنش مهم جلوه داده نمی‌شد. پدرم به حکم اوضاع دشوار زندگی در خانه دایی مجبور می‌شود در نوجوانی از روستا خارج شود و به شهر مهاجرت کند. زندگی مادرم متفاوت بود. پدرش مرد پرتلاش و سخت‌کوشی بود. مادر بزرگ من، بعد از زایمان آخرش، که پسری زیبا ماحصلش بود، از دنیا می‌رود. مادر که دختر بزرگ خانواده بود متعاقب آن به ایفای نقش مادری در خانه پدرش پرداخت.

دهه پنجاه در زمان بالاگرفتن موج مهاجرت به شهرها، مادر و پدرم، هر کدام به طریقی به شهر کرج می‌رسند. هجرت همواره احساس خوبی نیست. سخت است! مخصوصاً به جایی بروی که با همه چیز آن من جمله زبان مقصد وجه اشتراک ندارد. جوانی پدر در کوره‌های آجرپزی سپری شد. آن‌جا بیش‌تر از هم‌ولایتی‌ها بودند، به همین دلیل لازم نبود زبان مقصد را بیاموزد. وقتی این سال‌ها را از دست بدهی، آموختن زبان دیگر دشوار می‌شود. زبان مقصد را خواهی فهمید، اما دیگر نمی‌توانی مسلط بر آن زبان صحبت کنی. اما مادر خیلی زود زبان فارسی را در حد تکلم ساده و فهمیدن معانی جملات آموخت. مهاجرت شیرازی یا اصفهانی به تهران بیش‌تر شبیه شوخی است. اصل مهاجرت زمانی اتفاق می‌افتد که به سرزمینی با زبان بیگانه بروید! آن وقت است که گویی به زمین تعلق نداری! زبان علقه‌ای برای گره‌زدن و پیوند آدم‌ها به زمین است. برای مهاجر ناآشنا به زبان مقصد، این علقه، که حداقل گره ارتباطی آدم‌ها به زندگی است، وجود ندارد. برخی معتقدند که افسردگی و خودکشی در میان مهاجران بیش‌تر از افرادی است که در کاشانه و مرزوبوم خود روز و شب می‌گذرانند. یکی از راه‌های چنگ‌زدن به زندگی در این وضعیت، دورهم‌بودن هم‌زبان‌ها، اقوام، و خویشان در محله‌ای از شهر مقصد است. هم‌زبانی بیش‌تر باعث شد که ناخواسته محل مهاجرت پدر و مادرم به دلیل آذری‌زبان‌بودن هردوی آن‌ها، نقطه مشخصی از شهر باشد و این بایی برای آشنایی و ازدواج آن‌ها شد.

### ۳.۳ سنت‌های خانوادگی در مقصد و اوضاع اقتصادی - اجتماعی - سیاسی - روان‌شناختی حاکم بر دهه اول زندگی من

از کودکی مذهب و سنت سرلوحه زندگی ما بود. آموزه‌های مذهبی بیش‌تر از سوی مادر به خانواده ما منتقل شد و تأکید بر سنت‌ها، توأمان از طرف هردو به ما آموزش داده شد. مردسالاری یکی از این سنت‌ها بود که البته در هر دو خانواده مادری و پدری رایج بوده و

است. هنگام تولد خواهرم، که فرزند دوم خانواده بود، عمه‌ام خانه را به نشانه قهر ترک کرده بود. من فرزند اول خانواده بودم و از گزند بی‌توجهی و کم‌مهری اقوام پدری دور ماندم. من را با اغماض پذیرفته بودند تا ببینند بعدی چه می‌شود؟! ورق از وقتی برگشت که پسرزایی<sup>۳</sup> پی‌درپی به مادرم روی خوش نشان داد. معمولاً داستان خانواده‌های آذری که فقط فرزندان دختر دارند همواره با بغض نهفته در گلوی فامیل و اعضای خانواده هم‌راه است؛ بغضی مملو از آینده مبهم! اوایل با این‌که در میان خانواده آذری بزرگ شده بودم و به‌نظر می‌رسید باید با قواعد و ضوابط غیرانسانی این سنت مأنوس باشم، اما نگاه عمه و به‌طورکلی آن‌هایی که پسردوست بودند برایم قابل‌فهم نبود و منتقدانه و از روی حب و بغض به آن نگاه می‌کردم. تا این‌که چیزی را مشاهده کردم که بر بی‌گناهی آن‌ها صحنه می‌گذاشت. عمه شصت و چندی از عمرش گذشته بود که تنها فرزند پسری او از دنیا رفت؛ در مویه‌های خود مویه مشخصی را بیش‌تر تکرار می‌کرد، در میان همه گریه‌ها و ضجه‌ها دقیق‌تر شدم تا بفهمم چه می‌گوید: «حالا دیگه عروس بی‌پسر شدم، دیگه نمی‌تونم برم بیرون». بهت‌زده شدم! او براساس تاریخ سرزمین خود، که همواره زن بی‌پسر شرم‌منده و خوار شمرده می‌شد، به وضعیت کنونی خود که زنی مسن و صاحب‌اقتدار بود می‌نگریست و این مویه‌ها از این چهارچوب فکری برمی‌خاست.

علاوه بر سنگینی سنت‌های خانوادگی، بحران سال‌های انقلاب هم وجود داشت. تولد من مصادف با اوج بحران در این سال‌ها بود. یکی از پی‌آمدهای انقلاب اسلامی خروج بسیاری از خوانندگان زن ایرانی از کشور، سکوت آواز زنانه، و تعطیلی کار بسیاری از گویندگان زن رادیو و تلویزیون بود. پخش صدای زنان در این ایام با چالش‌هایی مواجه بود.<sup>۴</sup> صدای آواز زنانه در دوران کودکی و نوجوانی را فقط از پخش کوچک خانه می‌توانستیم بشنویم. حالا که به این روی‌دادها می‌اندیشم آغاز احساس زن‌بودن با این روی‌دادها را نیز می‌توانم ببینم. زن‌بودن از کودکی با من زاده شد؛ وقتی بزرگ‌تر می‌شدم سنگینی آن را بیش‌تر احساس می‌کردم. تفاوت این‌که تو دختر هستی و برادرت پسر هست، در کودکی با نوجوانی یا جوانی متفاوت است. این تفاوت آوارگونه روی تن خرد می‌شود، آن‌قدر بزرگ نیستی که بدانی چیست، از کجا آمده است، تا کی ادامه دارد و باید با آن چه کنی؟! با همه این‌ها باید بگویم که زن‌بودن همه ماجرا نیست. وقتی بزرگ‌تر می‌شویم داستان‌ها و ماجراهای دیگری غیر از جنسیت خودش را بر فرد و آرزوهایش وارد می‌کند. عوامل دیگری مثل شغل، تحصیلات، و تربیت در نوع خانواده‌ها گاهی مهم‌تر و اساسی‌تر می‌شوند.



من و خواهر و برادرهایم تفاوت سنی زیادی نداشتیم. تفاوت سنی من با کوچک‌ترین برادرم هفت سال بود. خانه ما بیش‌تر مهدکودکی بود که پنج بچه قدونیم‌قد داشت. به روایت مادر، حراف‌ترین فرد در فرزندانش اول خواهرم و سپس اولین برادرم بودند. دو برادر دیگرم و من به‌نسبت از آنها کم‌حرف‌تر بودیم. اتفاقاً این خواهر و برادر حرافم در دنیای دوزبانه ما زبان آذری را بهتر از بقیه ما حرف می‌زنند. مادر و پدرم در خانه با یک‌دیگر به زبان ترکی تکلم می‌کردند. همان‌طور که گفتیم مادرم بیش‌تر از پدرم توانسته بود خود را با جامعه شهری هماهنگ کند و فارسی نیم‌بندی بیاموزد و با زبان فارسی با کودکان ارتباط برقرار کند. او از ابتدای تولد ما، سعی در آماده‌کردن ما برای زندگی شهری داشت. پدر چندان در بند نحوه و کیفیت زندگی ما در شهر نبود؛ نه مشغله کاری به او اجازه می‌داد و نه علاقه‌ای داشت. اما مادر به‌زعم خود نمی‌خواست ما از کودکانی که فارس‌زبان بودند کم داشته باشیم. دیده بود که پسرکان و دخترکان آذری زبان چگونه به‌دلیل ندانستن زبان معیار مدرسه از تحصیل بازمانده‌اند. این نگرانی مادرانه موجب شد تا پیش از شروع رفت‌وآمدهای مدرسه‌ای، در کنار تلویزیون، در آموزش زبان فارسی ما نقش اساسی داشته باشد؛ هرچند از زبان مادری خود بازماندیم. آنها با یک‌دیگر ترکی صحبت می‌کردند و با ما فارسی و گاهی فارسی آمیخته به ترکی حرف می‌زدند و ما هم با آنها فارسی صحبت می‌کردیم. به این ترتیب ما زبان ترکی را شنیدیم و به زبان فارسی حرف زدیم. زبان آذری را نیم‌بند، در حد ضرورت برای مکالمات جسته و گریخته با بزرگ‌ترهای فامیل و زبان فارسی را در حد حرف‌زدن، نوشتن، گوش کردن، و فکر کردن آموختیم. تکلم به زبان آذری صرفاً در حد ضرورت، امکان ارتباط با سایر بزرگ‌ترهای فامیل را با مشکل مواجه کرد چون برخی از آنها ابداً زبان فارسی نمی‌دانستند. این دوزبانه‌بودن در سکوت من نقش داشت و موجب شد که سخن‌وری به هر زبانی چه فارسی و چه آذری در ما، که نسل دوم مهاجران محسوب می‌شدیم، کم‌رنگ شود.

با وجود این، اگر کوچ زود هنگام یکی از پدربزرگ‌هایم و هر دو مادربزرگم از این دنیا نبود، بیش‌تر مجبور می‌شدم به زبان آذری حرف بزنم یا کلاً حرف بزنم. درگذشت زود هنگام آنها قبل از این که من به این دنیا پا بگذارم سبب شد دوران کودکی‌ام بدون همراهی مهم‌ترین منابع سخن‌وری در زندگی هر فرد گذرانده شود. تنها پدربزرگم که در قید حیات بود، از ما بسیار دور بود. از نگاه پدربزرگ دو وجه برای توجه به نوه‌هایم اهمیت داشت؛ اول این که نوه پسر می‌باشی و دیگر این که دختر نباشی! من هیچ‌کدام از این دو نبودم. به حکم این که مادرم فرزندش بود، لطفی و دیداری نصیب می‌شد و چند کلامی

با او به زبان دست‌وپاشکسته آذری حرف می‌زدم. به نظر می‌رسد پدربزرگ و مادر بزرگ از منابع سخن‌گفتن کودک‌اند. کودک در حین بزرگ‌شدن با چهار منبع سخن حرف می‌زند و حرف می‌شنود. به همین خاطر هر قدر که در سنین کودکی این منابع سخن از زندگی فرد کوچ کنند، غنای زبان زندگی کم می‌شود. این‌که چه قدر این عوامل بتواند در تحقق رؤیای سخن‌وری نقش داشته باشد نظر نزدیک به یقینی ندارم. بسیاری از افراد را سراغ دارم که با وجود داشتن گنجینه‌هایی از این دست، سخن‌وران حتی معمولی از آب درنیامدند چه برسد به این‌که سخن‌ورانی بزرگ در عرصه تخصصی خودشان باشند. به همین دلیل تصریح می‌کنم که دوزبانه‌بودنم یا مکالمه با بزرگ‌ترهای فامیل مهم است، اما همه آن‌چه باعث شده من حرف نزنم و دختر ساکتی باشم نبود.

تک‌زبانگی والدینم و نسل‌های اول مهاجران و دوزبانگی من و هم‌نسلی‌هایم را درگیر خود ساخته بود. مشکلاتی که والدینم داشتند با مشکلاتی که من و هم‌سالانم در نسل دوم داشتیم متفاوت بود. آن‌ها نمی‌توانستند با اکثریتی از جامعه به راحتی ارتباط برقرار کنند. با همه این‌ها، برای ساختن محیطی امن و آرام برای فرزندان‌شان کوشیدند. من تا همین اواخر هم نمی‌دانستم که برقراری ارتباط نسل اول اقلیت مهاجران چه قدر با اکثریت شهر دشوار است. بعد از زندگی کوتاه در یکی از شهرهای اروپایی که به زبان و بیان آن‌جا آشنا نبودم بیش‌تر به این دشواری آگاه شدم. پدرم گاهی می‌گوید: «من اصلاً نمی‌دونم شما بچه‌ها چه طوری فارسی یاد گرفتید».

بیان در زندگی روزمره مسئله‌ای مربوط به امروز و اکنون نیست و هم‌چون سایر ویژگی‌های شخصیتی، ژنتیکی، و رفتاری ریشه در نسل‌های متمادی دارد. در این نوشتار بخشی از این ریشه‌یابی در دو الی سه نسل انجام شد. ریشه‌یابی بیان در زبان در یافتن دشواری‌های بیانی فرد اهمیت دارد.

#### ۴. نظرگاه‌های پژوهش

بین برخی از داده‌های میدان تحقیق و نظریات و تحلیل‌های فمینیستی هم به صورت مستقیم و هم به صورت غیرمستقیم ارتباط وجود دارد و نمی‌توان فارغ از دیدگاه‌های فمینیستی موضوع را در نظر گرفت.

در این راستا گروه‌های مختلف فمینیست نظرهایی دارند. در ابتدا به دو دیدگاه نظری اشاره می‌کنم: گروه اول با تفکرات مربوط به این‌که زن‌ها به طور عام و زن مسلمان به طور

خاص در محاق و سلطهٔ مردانه فرو رفته است مبارزه می‌کنند، دیدگاه‌های ماگه رحمانی و فریده شهید از این دست نگرش‌هاست. آن‌ها معتقدند که زن مسلمان حتی در پس‌پرده هم سخن‌گوی قابل‌است. رحمانی در کتاب *پرده‌نشینیان سخن‌گو* (۱۳۹۳) و فریده شهید در کتاب *نیاکان ما* (۱۳۹۲) اسامی زنان بسیاری را آورده است که هرکدام توانسته‌اند به‌خوبی از مردان زمان خود پیشی بگیرند. این گروه معتقدند که زن مسلمان زن منفعل پذیرندهٔ صرف درخواست‌ها و فرامین مردان نبوده‌اند و اندیشهٔ انفعال زنان مسلمان و حتی خشنودی آن‌ها از دنیایی که مردانه بر آنان می‌تازد، توهم اندیشهٔ غربی است.

اما گروه دیگر نظریه‌پردازان بر این نکته توافق نظر دارند که زنان تحت‌گرایش‌های مردسالارانهٔ زمان خود به حاشیه رانده شده‌اند. آنان در حوزه‌های بسیاری از زایمان گرفته تا زبان، شغل، و حضور در فضاهای عمومی این فرض مسلم، یعنی به‌حاشیه‌رانده‌شدن زنان، را اثبات می‌کنند؛ به‌عنوان مثال حوزهٔ نوشتن و زبان مردانه تلقی شده و زنان سهم اندکی از دنیای نوشتار و زبان دارند. آن‌ها معتقدند ساختارهای مردانه زنان را به حاشیه رانده است. کتاب *روش‌هایی‌بخش؛ مطالعات زنان و پژوهش اجتماعی* (دوالت ۱۳۸۵)، که از منظر فمینیستی به مسائل زنان در زمینهٔ نوشتن زنانه‌محور پرداخته است، یکی از این نمونه‌هاست. این‌جا نگاه سومی هم در پژوهش‌های حوزهٔ زنان وجود دارد. از منظر این گروه، مسائل اجتماعی اعم از تحت‌ظلم واقع‌شدن، فقر، و فرودستی مسئلهٔ خاص همهٔ زنان و هم‌چنین زنان به‌تنهایی نیست. زنان از طبقات بالای اجتماعی کم‌تر تحت سرکوب و ظلم واقع می‌شوند. از طرفی تهی‌دستان، معلولان، کودکان، سالمندان، و گروه‌های آسیب‌پذیر «زن و مرد» با نابرابری و بی‌عدالتی مواجه‌اند. می‌توان دیدگاه این گروه را اعتدالی‌تر و دیدگاه‌های گروه اول را، که سعی در اثبات برتری و نه انقیاد زنان دارد، دیدگاه‌های مثبت‌گرایانه تلقی کرد. دیدگاه گروه دوم، که به‌دنبال تلاش برای شناخت و بررسی و رفع نابرابری‌های جایگاه زنان در جامعه است، در زمرهٔ دیدگاه‌های رادیکالی و انتقادی در حقوق زنان قرار می‌گیرد.

هر سه دیدگاه مذکور، بر بخشی از واقعیت اجتماعی صحنه می‌گذارند. این‌جا بدون تعصب و قضاوت دربارهٔ هرکدام از آن‌ها، بنا به داده‌های میدان تحقیق زندگی خود، به‌طور حتم به موقعیت زنانه‌ام در تحقیق اشاره خواهم کرد. در تحلیل و تفسیر روایت، ضمن در نظر گرفتن جنسیت به‌مثابهٔ یکی از مؤلفه‌های پژوهش حاضر، سعی شد همهٔ فرضیات فمینیستی اعم از مثبت‌گرایانه، منفی‌گرایانه، و اعتدالی در پراتنز قرار گیرند تا به واگویی افتخارات یا اعتراضات زنانه از ظلم‌وجور مردان گرفتار نشوم. در غیر این صورت، علاوه‌بر آن‌که از ابعاد مهم زندگی روزمره‌ام غافل می‌شدم، موجب می‌شد سرتاسر پژوهش با دشمن

فرضی درگیر شوم و نگرش کل‌گرایانه به موضوع تحت‌تأثیر قرار می‌گرفت. مطالعات فمینیستی مطالعات ارزش‌مندی‌اند، اما حضور یا غیاب در جامعه و دستیابی به حق مسلم زندگی، یعنی برابری و عدالت و مساوات، از همه زنان در گروه‌های اقتصادی - اجتماعی مختلف به‌صورت برابر سلب نشده است و از طرفی مردان بسیاری هم هستند که نمی‌توانند موقعیت برابر با مردان یا حتی زنان دیگر داشته باشند. ظلم و جور و بی‌عدالتی و نابرابری ناشی از بحران‌های اقتصادی و فرهنگی مردان را نیز تحت‌تأثیر قرار داده است و زنان و مردان از گروه‌های اقتصادی - اجتماعی پایین را البته با تفاوت‌هایی به محاق می‌برد. اذعان می‌کنم اثر این اجحاف در زندگی زنان به‌مراتب بیش‌تر از مردان برآورد می‌شود.

در کتاب پنج‌جلدی *سخن‌وران نامی معاصر* (برقعی ۱۳۷۳) که تمام‌شماری از سخن‌وران نامی ایران معاصر است، از ۶۱۹ سخن‌ور نام‌دار معاصر، تعداد سخن‌وران زن حتی به بیست تن هم نمی‌رسد که درمیان این عده نام شعرای زن ایرانی مثل پروین اعتصامی، فروغ فرخزاد، سیمین بهبهانی، و مریم ثابتی می‌درخشد. شش‌صد سخن‌ور نامی معاصر مرد برای جمعیت چندده‌میلیون نفری از مردانی که در جامعه معاصر زندگی کرده‌اند نیز درخور توجه نیست. به همین دلیل، جداکردن گروهی از جامعه و پرداختن به آن بدون توجه به ارتباطش با سایرین در گروه‌های دیگر نگرش کل‌گرایانه را از محقق می‌گیرد و این به نقص درک و شناخت آن حوزه می‌انجامد.

علاوه‌بر نظریات فمینیستی، رویکرد مارکسیستی را هم می‌توان در تفسیر روایت به‌کار گرفت. مطالعه بازیل برنشتاین و ویلیام لباو (William Labov) از جمله تحقیقاتی است که بر شاخص‌هایی در پایگاه اقتصادی - اجتماعی افراد، هم‌چون رنگ پوست، در ارتباط با زبان و نحوه بیان افراد استوار است. تحقیق آن‌ها در بستر تفاوت‌های طبقاتی فاحش میان سفیدپوست‌ها و سیاه‌پوست‌های ساکن آمریکا انجام شده است. بین تحقیقات این دو و نگرش آن‌ها به موضوع تفاوت‌هایی وجود دارد. به نتایج تحقیق برنشتاین در قسمت مقدمه مقاله اشاره شد. ویلیام لباو، از زبان‌شناسان برجسته، به نقد دیدگاه برنشتاین پرداخته است. برنشتاین طبقات متوسط را به‌مثابه گروهی دارای ذهنیت انتزاعی و جزئی‌نگرانه، انعطاف‌پذیر، و ظریف نشان داده، درحالی‌که طبقات پایین را برخوردار از ذهنیت و کنش تصادفی در لحظه و همین حالا معرفی کرده است (برنشتاین ۲۰۰۳: ۲۰۴). لباو به این بخش در تحقیق برنشتاین انتقاد کرده است. او به مخالفت با نظام آموزشی‌ای می‌پردازد که معلمان سفیدپوست آن از قضا با لهجه و گفتمان سیاهان آشنایی ندارند و نظام آموزشی را پیش‌نهاد می‌کند که در آن با سیاه‌پوستان مطابق با لهجه‌شان برخورد شود و معلمان سیاه‌پوست آن را

اداره کنند. «خصوصیات زبانی ارزش‌مند و یا بی‌ارزش تلقی می‌شوند و این باعث می‌شود هویت‌های اجتماعی ارزش‌مند و یا بی‌ارزش شوند. وجه پنهان آن نیز این است که خصوصیات زبانی خاصی، در این مورد لهجه سیاهان، از بین بروند» (لباو ۱۹۷۲: ۲۱۰).

نظریه‌پرداز دیگری که در ابعاد مختلف اجتماعی تحقیقات متعددی انجام داده است پیر بوردیو (Bourdieu)، انسان‌شناس فرانسوی، است. نظریات بوردیو از دو بُعد مدنظر است؛ ابتدا تجربیات او درباره لهجه‌های مختلف زبان فرانسه و هم‌چنین عصبی شدن او در یکی از سخن‌رانی‌هایش در دانشگاه شیکاگو و سپس از منظر نظریاتی که درباره زبان و طبقه بیان کرده است. بوردیو در فیلم مستندی با عنوان *جامعه‌شناسی هنر رزمی* است (پیر کارل ۲۰۰۱)، دقایق و لحظه‌های بعد از پایان یکی از سخن‌رانی‌هایش، نفسی می‌کشد:

ترس‌ناکه! ترس صحنه من رو گرفت، تمام مدت دهنم خشک شد. شانس آوردم این لیوان آب این‌جا بود. (صورتش را در دستانش پنهان می‌کند و بعد از مدتی دوباره ادامه می‌دهد) خیلی بده که آدم عصبی باشه! این به‌خاطر عدم امنیت زبان سخن‌رانیه! به فرانسه خیلی فرق می‌کرد. خب چه کنم زندگی همینه!

در جایی از همین فیلم، انزجار و تنفر او از لهجه در سخن‌رانی این‌گونه نمود پیدا می‌کند:

من از لهجه‌ام شرم‌منده بودم. رفتم مدرسه عالی نرمال درستش کردم. وقتی به روستای خودمون رفتم و لهجه‌شون رو شنیدم، ترسیدم. حتی امروز هم شنیدن لهجه خاصی منو بیمار می‌کند، درعین حال همون لهجه‌ای هست که من قبلاً داشتم. همین اواخر در رادیو شنیدم، نویسنده طرفدار سیاست‌های شیراک، درحال صحبت بود لهجه داشت، احساس کردم دلم می‌خواهد بکشمش. احتمالاً فعالان عرصه زبان منو می‌کشند، باشه! (بوردیو ۲۰۰۱).

این روایت بوردیو فهم نظریات او را ساده‌تر می‌کند. او ضمن این‌که معتقد است زبان باید فراتر از جنبه صرفاً تکلم و بیان بررسی شود (فکوهی به‌نقل از بوردیو ۱۳۹۱: ۱۰۸)، در اثر مهم خود، *تمایز، نقد اجتماعی قضاوت‌های ذوقی*، به علایق و ابعاد زندگی اجتماعی افراد در نحوه حرف‌زدن، ورزش، و شرکت در مهمانی‌ها از منظر اجتماعی، سیاسی، هنری، یا ادبی و در طبقات مختلف اجتماعی می‌پردازد. چالش برخی از گروه‌های طبقاتی و مبارزه بین آن‌ها از نظر او چنین است: «خلع ید زنان توسط مردان، کم‌سوادترها توسط باسوادترها و کسانی که نمی‌دانند تا سخنی بگویند توسط کسانی که خوب سخن می‌گویند» (بوردیو ۱۳۹۱: ۵۶۹).

در این چالش،

هر گروهی که از سرمایه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نمادین افزون‌تری برخوردار باشد، شانس برتری و تسلط بیش‌تری را در اختیار خواهد داشت. ظرفیت عاملان اجتماعی در عمل، تولیدات ذهنی‌شان را مشخص کرده و نظام‌های نمادین نیز در بازتولید ساختارهای اجتماعی سلطه نقش مهمی دارند. بدین لحاظ مفهوم زبان و قدرت نمادین در مشروعیت‌بخشی به سلطه عاملان و ساختارها نقشی حیاتی بازی می‌کند (استوار، به نقل از بوردیو ۱۳۹۳: ۱۹).

این سرمایه‌های نمادین به فرد اقتدار می‌بخشند و هم‌چنین به اقتدار زبان فرد می‌انجامند. اقتدار در زبان ماحصل تجارب بیرونی و نه تجربه روانی و درونی است.

## ۵. تحلیل یافته‌ها: نهادهای اولیه؛ خانواده و خویشاوندی، جنسیت، شخصیت، و معاش

«نهاد نظام سازمان‌یافته و پایداری از الگوهای اجتماع است که برخی رفتارهای تأییدشده را در جهت برآورده ساختن نیازهای بنیادی جامعه ایجاب می‌کند. در هر جامعه‌ای پنج نهاد خانواده، آموزش، مذهب، اقتصاد و حکومت» وجود دارد (کوئن ۱۳۸۲: ۱۱۰). نهادهای فرهنگی اولیه خویشاوندی، کودکی، جنسیت، و معیشت و نهادهای فرهنگی ثانویه نیز مذهب، آیین‌ها، شیوه‌های قومی، و هنجارها را در بر می‌گیرد (فکوهی، به نقل از کاردینر ۱۳۸۱: ۲۰۸). این جا قصد دارم با تمرکز بر نهاد اولیه خانواده به موضوع سخن‌وری پردازم. «نظارت بر کارکرد تولیدمثل، اجتماعی کردن کودکان و تأمین امنیت اقتصادی برای اعضایش، تثبیت جایگاه اجتماعی و منزلت افراد از طریق وراثت، مراقبت و حمایت از فرزندان در نهاد خانواده انجام می‌شود» (کوئن ۱۳۸۲: ۱۱۲). این جا در چند بند به صورت مختصر، مؤلفه‌های مهم نهادهای فرهنگی اولیه در زبان‌آموزی آمده است:

- حضور نسل‌های مختلف در کنار یک‌دیگر (وجود خواهر و برادر و وجود بزرگ‌ترهایی چون پدر بزرگ و مادر بزرگ)؛
- وجود افراد مؤثر در تاریخچه زندگی شخص؛
- وضعیت اقتصادی و اجتماعی؛
- دوزبانگی کاهشی<sup>۵</sup> و نداشتن توانش ارتباطی با بزرگ‌ترهای فامیل؛

- اتکای فرد به تاریخچه شخصی و عدم پیوند آن با تاریخ فراشخصی؛
- جنسیت زنانه.

بخشی از این موارد مثل دوزبانگی کاهشی، فقدان توانش ارتباطی با بزرگ‌ترهای فامیل، و جنسیت در بخش توصیف میدان توضیح داده شد. در ادامه نکاتی را تحلیل می‌کنم که در متن روایت به صورت گذرا و غیرمستقیم اشاره شد. یکی از این نکات «تاریخ شخصی» و «تاریخ فراشخصی» است که البته مفاهیمی هستند که به صورت مستقیم در متن روایت دیده نمی‌شوند. این دو مفهوم و چالش‌هایی را که در آنهاست توضیح خواهم داد. تاریخ شخصی و فراشخصی چیست؟ واژه تاریخ معانی مختلفی دارد: سرگذشت و تعیین زمان چیزی از جمله معانی «تاریخ» است. هم‌راستا با معانی عام از تاریخ، در این نوشتار نیز این واژه سرگذشت فرد یا خانواده یا ملتی را توصیف می‌کند. به تعداد آدم‌ها و خانواده‌ها و ملل تاریخ داریم. هر کدام از این اجزای جامعه و فرهنگ تاریخ‌سازند و خود درگیر موجودیت کلی به نام تاریخ. در سطح خرد، تاریخ فرد یا خانواده «الف» با تاریخ فرد یا خانواده «ب» متفاوت است. هر کدام از آنها به صورت مجزا تاریخ خاص خود را دارند. تاریخ هر خانواده مسیرهای اجمالی را پیش‌بینی‌پذیر می‌کند که اعضای آن خانواده پیش‌رو دارند. تاریخ شخصی محصول و ثمره نسل‌های متمادی است که فرد در خانواده رشد و نمو یافته است. هم‌نسلی‌های فرد و نسل‌های پیش‌تر از او تاریخچه شخصی فرد محسوب می‌شوند. علاوه بر تاریخچه شخصی، تاریخی وجود دارد که به زمانی که سرزمین و مردمانش وجود دارند بازمی‌گردد. آن تاریخ ورای شخص است. فهم و درک این تاریخ «فرا» از شخص «اهمیت به‌سزایی دارد. دانش تاریخی هر ملتی در کیفیت گفت‌وگوهای اکنون آنها تأثیرگذار است. تاریخ دیگر ذوب بزرگی از اتفاقات خوب و بد است و ما از میان این اتفاقات گزینش می‌کنیم. انتخاب‌های ما از ملغمه درهم‌جوشیده دیگر ذوب تاریخ، گفتمان امروز را شکل می‌دهد. روایت حسین (ع) و یارانش از تاریخ چند هزارساله‌ای که از سر گذرانده‌ایم برگزیده تاریخ این سرزمین می‌شود، «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» سرلوحه برنامه‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی گروه خاصی قرار می‌گیرد و به گفته مایکل فیشر (Fisher)، مردم‌شناس و شرق‌شناس بریتانیایی، «پارادایم کربلا» (فاضلی ۱۳۹۶) در کشور ایران حاکم می‌شود. این نکته درباره دانش شخص از تاریخ نیز صدق می‌کند. افرادی که تاریخ را می‌شناسند به‌طور حتم مسیرهای متفاوتی برای زندگی خود رقم زده‌اند. کم‌وکیف دانش تاریخی فرد در انتخاب مسیر پیش‌روی او اهمیت دارد.

حال این پرسش مطرح است که اثر خودمردم‌نگاری با موضوع سخن‌وری چگونه به حافظه تاریخی و رای شخصی مرتبط است؟ در خودمردم‌نگاری به حافظه تاریخی خودمردم‌نگاران کم‌تر توجه می‌شود. بسنده کردن به تاریخ زندگی فرد یکی از نقاط ضعف خودمردم‌نگاری است. مبنای خودمردم‌نگاری تحلیلی روایت زندگی فرد است و کم‌تر به تاریخ در شکل گسترده و وسیع آن توجه می‌شود. ارتباط میان تاریخ و زندگی تک‌تک افراد گاهی واضح و روشن و گاه مبهم است و تشخیص رابطه میان موضوع، دغدغه فرد، و تاریخ دشوار است. این که من یا هرکس دیگری نتواند به رؤیایی هم‌چون رؤیای سخن‌وری جامعه عمل ببوشاند یکی از این موارد است. تاریخ مملو از کشورگشایی، جنگ، تغییر این سلسله پادشاهی با دودمان و طوایف دیگر، ظلم و بی‌دادگری‌های پادشاهان، خراج و مالیات، و حرم‌سراهاست. هر قدر وارد جزئیات زندگی افراد معمولی می‌شویم، داده‌های تاریخی کم‌حجم‌تر و لاغرتر می‌شود. یکی از نتایج حداقلی آن این است که من در طول سال‌های کودکی و نوجوانی و تا همین اواخر، کم‌تر دانشی درباره سخن‌وری در تاریخ به‌طور عام و سخن‌وران زن داشته‌ام. تصویر آدم‌های معمولی مردان و البته بیش‌تر زنان در تاریخ جز در موارد معدود، سیاهی لشکری بی‌زبان و کلام ترسیم شده است. در تاریخ نامی از آدمی معمولی که ممکن است در نقش سرباز لشکر نادرشاه بوده باشد و این که به چه می‌اندیشیده ثبت نشده است. هم‌چنین فراز و نشیب موضوعاتی چون سخن‌رانی و سخن‌وری نیز کم‌تر توجه ثبت‌کنندگان تاریخ را جلب کرده است.

ازدیگرسو، پیرو این فقدان‌های تاریخی اعتراف می‌کنم که تا پیش از این تحقیق، جست‌وجو با کلیدواژه سخن‌وری، مردان و زنان سخن‌ور را نداشته‌ام. در منزلگاه‌های بخش‌روشن تحقیق، مسئله‌مندی سخن‌وری از ابتدا تا وقتی که فرد را به جست‌وجو وامی‌دارد تشریح شد. جست‌وجو درباره این مسئله نیازمند طی کردن منزلگاه‌های نام‌برده در بخش‌روشن تحقیق داشت. به‌هرروی، دانش تاریخی در این که موضوع و دغدغه‌ای به مسئله فرد تبدیل شود و گامی برای آن بردارد مؤثر است. بسندگی به تاریخچه شخصی که فاقد سخن‌وران زن در زنان خویشاوند پیرامونم و البته مردان نیز در وهله بعد، نقطه اتکایی برای سخن‌ورشدن مهیا نمی‌ساخت، اما در تاریخ و رای من چه‌طور؟ آیا تاریخ فراشخصی نیز بسان زندگی شخصی‌ام از سخن‌وری خالی بود؟! به‌طور حتم خیر! در تاریخ فراشخصی، سخن‌وران مرد کم نبودند، اما ناآگاهی از موقعیت زنان سخن‌ور در تاریخ بسیار بود که به کم‌بودن تعداد آن‌ها و برجسته‌نبودن مفهوم زن سخن‌ور در حافظه جمعی بازمی‌گردد.



مشیر سلیمی (۱۳۳۵) و رحمانی (۱۳۹۲)، از پژوهش‌گران حوزه زنان، در آثارشان به معرفی زنان سخن‌ور شاعر در تاریخ مشرق‌زمین پرداخته‌اند. گسترش درک و فهم از تاریخ رؤیا زمینه دست‌یابی به رؤیا را در میان آدم‌هایی مهیا می‌سازد که مشتاق آن رؤیا به‌طور غیرمستقیم و فقط در حد نیازی مبهم از دوران کودکی و نوجوانی مطرح است. دانستن تاریخ سهم بزرگی در تحریک و ترغیب افراد در تعقیب رؤیاهای آن‌ها دارد. اگر کودکی رؤیایی دارد، در تاریخ به جست‌وجوی رؤیای او برآییم و به او نشان دهیم که قبل از او هم افرادی بوده‌اند که صاحب این رؤیا بودند؛ چه اقداماتی تاکنون در مسیر رؤیای او انجام شده است و در حال حاضر خود او در کجای این هستی قرار دارد و به کجا باید برود و این‌که او اکنون بر دوش هزاران نفر از ابتدا تاکنون ایستاده و حالا او مشعل‌دار این رؤیاست. تصریح می‌کنم که ایده‌ها، آمال، و رؤیاهای آدمی منطبق بر قله‌های تاریخچه «شخصی» اعم از بزرگ‌سالان حاضر و غایب در زندگی شخصی فرد نیست. هر انسانی مسیر زندگی متفاوت و منحصر به خودش را دنبال می‌کند. به دنبال تغییرات روزافزون مدرنیته، نیازهای هر نسل با نسل‌های قبل متفاوت است. در این حالت، تاریخ «فراشخصی» گنجینه‌ای است که فرد می‌تواند به جست‌وجوی رؤیاهایش در آن پردازد. در تاریخ هر چیزی یافت می‌شود و هر رؤیایی تاریخ دارد و تاریخ مملو از رؤیاهای کوچک و بزرگ است. در این موقعیت تاریخ به رؤیای فرد دامن می‌زند و به آن پروبال می‌دهد. در دنیای معاصر، ندانستن تاریخ افول رؤیاهاست. گفتن از تاریخ رؤیا کار ساده‌ای نیست. آموزش تاریخ یکی از دشوارترین درس‌هاست؛ آموزش انواع رؤیاها و تاریخ آن‌ها دشوارتر نیز می‌شود! گاهی آموزش بندهایی از تاریخ بر آن دسته از موضوعاتی تأکید دارند که ماب‌زای آن در زندگی شخصی فرد وجود ندارد یا بسیار انتزاعی و دور از ذهن هستند.

می‌توان با وسایل آموزشی گوناگون فضاهای تاریخی را به شکل عینی و گویا درآورد تا آموزش‌گر از این طریق مسائل و پدیده‌ها را ببیند. به بیان دیگر، باید در تدریس، هر موضوعی را به زبان خاص فرد معاصر تبدیل کرد و آن را در قالب تعبیرهای فکری او ریخت (تقوی نسب و همکاران ۱۳۹۱).

قهرمانان تاریخ فراشخصی سخن‌وری به زنان می‌آموزند که «بیش‌ازپیش در راه فراگرفتن دانش و هنر بکوشند و هنرنمایی درخشانده‌تری بنمایند» (مشیر سلیمی ۱۳۵۵: ۵). کتاب *پرده‌نشینیان سخن‌گوی جست‌وجویی* در تاریخ هزارساله ایران بوده است. اسامی زنان سخن‌ور و برخی از مشخصات سخن‌وری ایشان و نمونه‌ای از اشعارشان در کتاب نوشته

شده است که کسانی چون فروغ فرخزاد و پروین اعتصامی، زنان شاعر نام‌دار ایران‌زمین، بودند که آن‌ها هم کم‌تر سخن‌ران بودند. من در تاریخ شخصی خود، مرد یا زن سخن‌ور و سخن‌رانی سراغ نداشتم تا الگویی برای حرف‌زدن من باشد. هربرت مید (Herbert Mead)، جامعه‌شناس و فیلسوف آمریکایی، به واژه «تقلید» اشاره می‌کند. تقلید در آرای مید در گستره روابط بین افراد تنظیم و خلاصه شده است و تقلید از الگوهای تاریخی مدنظر نبوده است. مید معتقد است:

هم‌دلی با دیگران از توانایی بازی‌گوشانه تقلید از دیگران، به‌ویژه کسانی که کودکان به آن‌ها وابسته‌اند، آغاز می‌شود. تقلید به حس وحدت با افراد تقلیدشده می‌انجامد، سرانجام واکنش‌ها و رویکردهای پذیرفته‌شده اجتماعی را در خود شخص به‌صورت دیگری تعمیم‌یافته تثبیت می‌کند (لیندولم ۱۳۹۴: ۲۶۹).

«آدم‌ها در نمایش بداهه خود از دو ابزار تقلید و هم‌سانی خود با والدین و گروه هم‌سال، اجرای نقش را فرامی‌گیرند» (همان، به‌نقل از گافمن ۲۷۷). این مهم در زندگی شخصی و همچنین ابزارها و امکان هدایت به‌سوی تاریخ زنان و مردان سخن‌ور سرزمین نیز برایم مهیا نبوده یا اگر می‌شناختم، دور از من بودند. درحالی‌که زندگی خالی از سخن‌ور در زندگی شخصی و فراشخصی‌ام بوده است، خیلی زودتر از آشنایی با تاریخ زنان سخن‌ور سرزمین به اندیشه‌های فمینیستی که بر وضعیت من صحنه می‌گذاشتند آگاه شدم. یعنی خیلی پیش‌تر از این‌که با تاریخ تاج‌السلطنه، دختر مشروطه‌خواه ناصرالدین شاه در کتاب *خاطرات تاج‌السلطنه* (۱۳۶۱)، مکاتبات کارگران زن در دوره قاجار برای گرفتن حقوقشان (بنگرید به اتحادیه ۱۳۷۳)، و اقدامات دیگری از این دست از زنان آشنا شوم، با تحلیل تاریخ از نظرگاه عده‌ای خاص آشنا شدم. خیلی پیش‌تر از شناخت افراد قوی و دانشمند تاریخ این سرزمین پی بردم «زن درون‌مایه و معناست و مرد بیان. زبان ملک مرد شده و زن سهمی در آن ندارد» (غذامی ۱۳۹۵: ۸). تحلیل تاریخ از این منظر به‌وفور در هر گوشه و کناری یافت می‌شود. فیلم، نقل‌قول، روزنامه، و مجله‌های بسیاری بازنمای این نظریات است. حتی بخشی از روایت من در جهت تأیید نظر این دسته قرار گرفته است و در بخش‌هایی از این روایت با این گروه هم‌صدا هستم؛ با نوشتن قسمت‌هایی که از نابرابری میان پسر و دختر در اقوام آذری‌زبان نوشته‌ام. این‌ها پیش‌فرض‌ها و مفروضاتی مسلم پنداشته شده است که در آن تردیدی به خود راه نمی‌دهیم. این نظرها تا اندازه‌ای به واقعیت نزدیک‌اند، اما گاهی هم خود به واقعیت موجود دامن زده‌اند. این‌که سهم این

انتقادهای در سکوت زنان و گرفتن اعتماد به نفس آنها برای حضور در اجتماع چه قدر بوده است به تحقیق و بررسی نیاز دارد و این‌جا مجال آن نیست؛ تنها می‌توان تصریح کرد که وضعیت حاضر تقریباً به نظرهای این گروه نزدیک‌تر است تا دنیای ترسیم‌شده‌ی ماگه رحمانی و مشیر سلیمی. اگر در دنیای علوم اجتماعی و علم مطالعات زنان سهم بزرگ و حضور برجسته همین تعداد اندک زنان نشان داده می‌شد آیا تغییری در وضعیت زنان داده می‌شد؟ آیا بیان مظلومیت زنان، نابرابری حقوق زنان در قوانین، و مانند این‌ها به بر ساخته شدن زن ناتوان و زمین‌گیر دامن نمی‌زند؟ پاسخ به این پرسش سهل و ممتنع است. به نمونه‌های تاریخی باز می‌گردم تا پاسخی متقن برای آن بیابم. حقوق کارگران، حق رأی زنان، و حقوقی از این دست موفقیت‌هایی است که مرهون صداهای معترض و منتقد است. بهترین معرفی نقل تاریخ از دو منظر و توأمان است: حرکت بر مبنای استثنای تاریخ در عین توجه به گروه‌های بزرگ تحت ستم. گوشه‌چشمی به تاریخ قهرمانان رؤیایا در کنار توجه به بخش اعظمی از زنان دیگری که تحت ظلم و ستم قرار گرفته‌اند لازم و ملزوم یکدیگرند. تاریخ انسان، زنان و مردان سرزمین ما، سراسر شکست و پیروزی است. نیاز است هر دو شناخته و شناسانده شوند. همان‌طور که از اکثریتی از زنان و مردان ضعیف گفته می‌شود از زنان و مردان توانمند هم گفته شود. واگویه فقر و بدبختی آدم‌ها به آن‌ها و از آن‌ها به دیگران قدرت حرکت را سلب می‌کند. فرودستان را در وضعیت خودشان حق به جانب می‌کند و محکوم به سکون و ایستایی می‌کند. تحرک را سخت‌تر از حالتی می‌کند که فرد درگیر تحلیل‌های تاریخی است. تحلیل‌های متفاوت از صدای زنان البته در تحلیل‌های فرهنگی و اجتماعی زنان وجود دارد. توجه به این دو بخش تحلیل‌های نزدیک به واقعیت موجود در عرصه بیان و ابراز خود در زنان را ممکن می‌سازد. برای مثال فیشر، از اندیشمندان حوزه مطالعات زنان، در فصل «مهارت‌های کلامی زنان» از کتاب *جنس اول*؛ *توانایی‌های زنان برای دگرگون کردن جهان*، می‌نویسد: «زنان مشتاق حرف زدن‌اند» (۲۰۰۰: ۱۰۰). در حالی که بنابه تاریخچه شخصی زندگی من، زنان پیرامون من مایل نبودند در اجتماعات خویشاوندی که مردان هم حضور داشتند حرف بزنند. صحبت آنان به‌طور معمول به جملات کوتاه و بریده محدود می‌شد و دایره صحبت مردان و زنان همیشه از هم جدا می‌شد. مردان همواره سعی داشتند تا در عرصه قدرت محلی (در گروه‌های مذهبی، قومی، و محلی) بکوشند، ائتلاف داشته باشند، حرف بزنند، و حتی الامکان به منابع قدرت‌های فرامحلی نزدیک‌تر باشند. آن‌ها از کودکی با مکبری در مساجد، یا تقلید از

دادویی داده‌های مردان بزرگ‌سال بر سر کوچه و بازار می‌آموزند که در میان جمع حاضر شوند و با همه دشواری‌های حضور برای کودکی تازه به عرصه رسیده این سختی را تاب بیاورند. صدای آن‌ها در مجالس و اجتماعات زنانه و مردانه منتشر می‌شد و فرصت صدامند شدن دختران فقط در مجالس زنانه و در حد خواندن چند آیه از قرآن بود. قدرت سخن‌رانی مردان هم البته در عرصه محلی بود و در عرصه فرامحلی این سخن‌وری آن‌ها کم‌تر اتفاق می‌افتاد.

در اجتماعات کوچک زنان و مردان، علاوه بر عوامل اقتصادی، قشربندی‌های طبقاتی که در میان مردان و زنان البته با وزن و سنگینی‌های متفاوتی مشترکاً صدق می‌کند، آواها، نظام واژگانی، و بیان زنان نیز تأثیرگذار است. هر سه این عناصر از زندگی روزمره زنان ناشی می‌شود. تغییر نظام واژگانی یا بیانی زنی از مسائل زندگی روزمره به مسائل عمومی و در سطحی دور از این اتفاقات، مردانه تلقی شده و موجب طرد آن زن از گروه زنانه می‌شود. هم‌زمان در گروهی دوستانه از هم‌دوره‌های کارشناسی، بخشی از مباحث مربوط به این نوشتار را مطرح کردم، یکی از آن‌ها به سرعت گفت: «احساس کردم یه استاد جلوم ایستاده!». جملات جدی و نامأنوس با زندگی روزمره، در غالب اجتماعات زنانه جذابیتی ندارد. نظام واژگانی گروه‌های زنانه حرف‌های غیر از زندگی روزمره را بر نمی‌تابد و اگر کسی آن را رعایت نکند، در این گروه‌ها کم‌تر پذیرفته می‌شود. «گفتمان‌های رایج درباره زن، از زن بودن انتظار احساسی بودن، عاطفی بودن و نه کسی که علمی حرف می‌زند دارد» (بور ۱۳۸۹: ۷۴). این گفتمان‌های رایج در قلمرو اجتماعی بسیار رواج دارد. حافظه زنانه نیز هم‌چون نظام واژگانی از زندگی روزمره ناشی می‌شود. عبارات ثقیل و سنگین علمی در آن چندان جایگاهی ندارد. متعاقب این نظام واژگانی و حافظه انباشته از زندگی روزمره، بیان زنانه نیز نمی‌تواند هم‌چون بیان مردانه تحکم‌آمیز، مطالبه‌گرانه، استهزاءکننده، پرسش‌گونه، حماسی، و نمایشی باشد. بیان زنانه در اغلب جوامع حاکی از آرامش‌طلبی و آرامش‌بخشی و زندگی و عشق است که بیش‌تر در داخل جمع خانوادگی معنا می‌دهد. صدای دورگه، خشن، و بلند در سخن‌رانی کارآمد است. استحکام لفاظی از ویژگی‌های حائز اهمیت سخن‌وری مردانه است. زبان زنانه از زبان گفتار تا زبان بدن در زن‌ها متفاوت با زبان مردانه ساخته و پرداخته می‌شود.

علاوه بر ویژگی‌های جنسیتی که در بالا گفته شد، زنانگی و ویژگی‌های شخصیتی زنان در مقوله اعتماد به نفس و تبدیل آن به اعتماد به جمع یا بالعکس نقش دارد. البته من هم کم‌حرف بودم و هم کم‌تر تلاشی برای دیده‌شدن داشتم. بخشی از این ویژگی‌ها از شخصیت

من ناشی شده است و بخشی هم بنابه موقعیتی که در آن قرار داشتم در من شکل گرفته است. این‌جا قصدم بیان اعتمادبه‌نفس نیست. آدم‌ها بسته‌به نوع نیاز، از انواع اعتمادبه‌نفس برخوردارند. تاکنون بسیار از اعتمادبه‌نفس سخن گفته شده، اما مفهوم اعتمادبه‌نفس و جماعتی که این سخن‌رانی در آن انجام می‌شود کم‌تر مطرح شده است. این موضوع دو سویه دارد، اعتمادبه‌نفس موجب افزایش اعتمادبه‌نفس می‌شود و اعتمادبه‌نفس موجب برانگیزاندن اعتماد جمع به سخن‌رانی و درنهایت اعتماد سخن‌ران به جمع می‌شود. اعتماد متقابل سخن‌ران و جماعت حاضر در سخن‌رانی مقوله بسیار مهمی است. در کتب مربوط به سخن‌وری، شنوندگان تخریب‌کننده سخن‌رانی را با عنوان اخلال‌گران سخن‌رانی یا مواجه با خشونت در سخن‌رانی‌ها (هنیدل ۱۳۸۳) معرفی می‌کنند و شیوه‌های مختلفی برای مدیریت این افراد مخل سخن‌رانی ذکر می‌کنند. پیش‌تر به این آفت‌های سخن‌رانی واقف نبودم. شیوه‌های افزایش اعتماد سخن‌ران به جمع در این میان با ابراز توجه، یادداشت‌برداری، و حتی شوخی، گپ‌وگفت آغازین از سوی حضار مبنی بر احوال‌پرسی و مدیریت تخریب‌گران احتمالی سخن‌رانی امکان‌پذیر است. گاهی حضور فردی آشنا درمیان جمع آن اجتماع را قابل اعتماد می‌کند و بالعکس. این‌که افراد از سطوح بالای اجتماع و افرادی با سنین میان‌سالی به بالا وارد جرگه سخن‌ران‌های حرفه‌ای می‌شوند یکی از دلایل آن افزایش و تقویت اعتمادی است که جمع حاضر به سخن‌ران دارند. زنان به محرک‌های اعتمادبه‌نفس بسیاری درمیان جماعت شنوندگان به‌دلایلی از قبیل مردانه‌بودن بیان و سخن‌رانی نیاز دارند.

فقدان یا ضعف رابطه بین نسل‌ها درکنار سایر مؤلفه‌ها مثل پایگاه اقتصادی، جنسیت زنانه، و حتی ویژگی‌های شخصیتی فرد در بطن نهادهای اولیه مثل خانواده، بر سخن‌وری تأثیر دارد. فقدان رابطه بین‌نسلی یا شکاف بین‌نسلی که در آرا و اندیشه‌های کارشناسان حوزه خانواده بیان می‌شود متفاوت است. وقتی زبان سلیس و روانی برای گفت‌وگو با یک‌الی دو نسل قبل‌تر فرد وجود ندارد، ارتباطی نیز صورت نمی‌گیرد و شکافی نیز به‌وجود نمی‌آید. درواقع در این دو یا سه نسل، به‌دلیل حداقلی‌شدن ارتباط که ناشی از دوزبانگی کاهشی است، کم‌تر فرصت بده‌بستان ایده‌ها و ارزش‌ها ایجاد می‌شود.

## ۶. نتیجه‌گیری

بررسی تحقق یا عدم تحقق رؤیاهای مشارکت‌کنندگان در هر فرهنگی از چندین وجه مهم است. در درجه اول به رؤیاهای زنان و مردانی دست می‌یابیم که در بطن فرهنگ متولد می‌شوند، بزرگ می‌شوند، سال‌ها تلاش می‌کنند، و بعد با کوله‌باری از تجربه به کناری

می‌روند. چيستی رؤیا و نقش‌بستن رؤیا در انسان به برهم‌کنش هزاران عامل انسانی و غیرانسانی، تاریخی، اجتماعی، فرهنگی، و اقتصادی نیاز دارد. از برهم‌کنشی این عوامل، رؤیا، همان چیزی که در اتفاقات زندگی و بازی‌های کودکانه یا ملاقاتی جرقه زده می‌شود، شکل می‌گیرد.

در بازی‌های کودکانه، تصویر خود در رؤیاهایمان را بازی می‌کنیم. مادر، پزشک، سخن‌ران، یا نویسنده از جمله نقش‌هایی است که هرکدام از ما خود را با آن به‌تصویر می‌کشیم.

رؤیاها تجسم تصاویر خیالی ذهن و زبان‌اند. درک آن، حتی اگر محقق نشده باشد، شناخت ما از فرهنگ را غنا می‌بخشد. بررسی تحقق‌نیافتن رؤیاهای محقق‌نشده گامی برای پیش‌برد و ارتقای کیفیت زندگی انسان امروز است. رؤیاداشتن از ویژگی‌های انسانی است. به‌واسطه این پژوهش بسیار پیش آمده است که از اهالی خانواده، دوستان، راننده تاکسی، کودک، و سال‌مند، و کسانی که سنی از ایشان گذشته رؤیاهایشان پرسیده شود. بسیاری در تحقق رؤیاهایشان موفق نبودند و به‌دلایلی چون کهولت سن، دیگر زمانی هم برای دست‌یافتن به رؤیاهایشان نداشتند. ارتقای زندگی با شناخت رؤیاها اتفاق می‌افتد، انسان با شناخت رؤیاهایش محتمل‌تر است که بتواند از «داشتن» به «بودن» (فروم ۱۳۷۰) دست یابد.

اهمیت دیگر بررسی رؤیاها درک و شناخت زمینه‌های فرهنگی تحقق یا عدم تحقق رؤیاها در میان مشارکت‌کنندگان فرهنگ است. چگونه است که فردی به رؤیای خود دست می‌یابد و فردی هم‌چنان در تحقق رؤیای خود ناکام می‌ماند؟ پاسخ به این پرسش امکان شناخت نقصان‌ها، کمبودها، و ضعف‌ها را در جامعه میسر می‌سازد. کودکان ما رؤیاهایی خواهند داشت مشابه رؤیاهای ما یا متفاوت با آن‌ها. فهم شیوه‌های دست‌یابی مخترعان، اندیشمندان، معلمان، و پزشکان به رؤیاهایشان و درکنار آن زمینه‌های عدم تحقق رؤیاهای آن‌هایی که در این مسیر ناکام مانده‌اند امکان ساخت دنیای بهتری برای آیندگان می‌دهد. بررسی رؤیاهای آدمی دو مفهوم تاریخ شخصی و مؤلفه‌های آن و هم‌چنین تاریخ فراشخصی و اتفاقات آن به ما در برنامه‌ریزی فرهنگی - سیاسی - اجتماعی و اقتصادی یاری خواهد کرد.

## پی‌نوشت‌ها

۱. نکات داخل گروه از مرتضی فرهادی به نقل اسپنسر اضافه شده است.

۲. در ادبیات نظری، آموزش مدرسه‌ای متقدمان بسیاری دارد؛ برای مثال، بنگرید به صفحات ۱۱۲-۱۲۲ از کتاب *روان‌شناسی توده‌ها* (گوستاو لویون ۱۳۶۹).
۳. براساس علم پزشکی، از نظر کروموزمی کروموزم Y پدر تعیین‌کننده جنسیت فرزند است.
۴. به این خاطر توجه کنید: «محمد هاشمی در گفت‌وگو با سایت جماران با اشاره به خاطره‌ای از دوران ریاستش بر رادیو و تلویزیون گفت: در سال‌های جنگ، مریم ریاضی از گوینده‌های صداوسیما بود. عده‌ای شروع کردند به انتقاد از این‌که چرا خانمی در صداوسیما و تلویزیون گویندگی اخبار بکند» (سایت پارسینه ۱۳۹۴/۷/۷).
۵. وقتی فرد در دو فرهنگ زبانی مختلف، یکی زبان معیار جامعه مقصد و دیگری زبان مادری (یا زبان مبدأ) قرار می‌گیرد، اگر زبان معیار قوی‌تر در رسانه، آموزش، و نظام اداری مطرح باشد، قدرت زبان معیار باعث استفاده کم‌تر فرد از زبان مادری می‌شود. بدین ترتیب تکلم و برقراری ارتباط با زبان مادری کاهش می‌یابد. در این وضعیت فرد تنها قادر به درک و فهم در حد اشکال ابتدایی کاربرد آن در زندگی روزمره می‌شود.
۶. در حوزه روان‌کاوی و روان‌شناسی درباره رؤیا، مطالعات بسیاری انجام شده است (بنگرید به یونگ ۱۳۵۷). به زبان ساده می‌توان گفت در این حوزه‌ها، خواب‌دیدن همانا رؤیا تلقی می‌شود. این‌جا ما قصد پرداختن به رؤیا از این زاویه را نداریم و تعریف خودمان از رؤیا را محدود به آرزوی هرچیزی مثل نوع خاصی از شغل، معشوقه، علم، و مانند این‌ها می‌کنیم که صاحب رؤیا را به تخیل و کنش برای دستیابی به آن وامی‌دارد.

## کتاب‌نامه

- استوار، مجید (۱۳۹۳)، «بوردیو و جامعه‌شناسی نمادها»، فصل‌نامه تخصصی علوم سیاسی، س ۱۰، ش ۲۶.
- اتحادیه (نظام مافی)، منصوره (۱۳۷۳)، «زن در دوره قاجار (موقعیت زنان در آغاز قرن ۱۴ هجری قمری)، نشریه کلک، ش ۵۵ و ۵۶: <<http://ensani.ir/file/download/article>>.
- برقعی، سیدمحمدباقر (۱۳۷۳)، *سخن‌وران نامی معاصر ایران*، ج ۵، قم: خرم.
- بور، ویویان (۱۳۸۹)، *درآمدی بر بنیان‌سازی اجتماعی*، ترجمه عبدالمهدی ریاضی و هیوا (عبدالعزیز) ویسی، تهران: سیروان.
- بوردیو، پی‌یر (۱۳۹۱)، *تمایز: نقد اجتماعی ذوق اجتماعی*، ترجمه حسن چاووشیان، تهران: ثالث.
- تقوی‌نسب، نجمه، علی نوروزی، و حسنعلی بختیار نصرآبادی (۱۳۹۱)، «چگونگی آموزش تاریخ به کودکان دوره ابتدایی»، فصل‌نامه رشد آموزش، ش ۴۷.
- تاج‌السلطنه (۱۳۶۱)، *خاطرات تاج‌السلطنه*، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: تاریخ ایران.

۱۹۰ جامعه‌پژوهی فرهنگی، سال یازدهم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۹

دوالت، مارجوری ال. (۱۳۸۵)، *روش‌های بیخس؛ مطالعات زنان و پژوهش اجتماعی*، ترجمه هوشنگ نایی، تهران: دانشگاه تهران.

رهادوست، بهار (۱۳۹۲)، *چرا نویسنده بزرگی نشدم؟*، تهران: ناهید.

رحمانی، ماگه (۱۳۹۳)، *پرده‌نشینان سخن‌گوی*، بازنویسی فاطمه صادقی، تهران: نگاه معاصر.

سایت خبری تحلیلی پارسینه (۱۳۹۴/۷/۷)، «خاطره هاشمی از یک گوینده خبر»، کد خبر ۲۵۶۰۷۴:

<http://www.parsine.com/fa/news>.

شهید، فریده (۱۳۹۲)، *نیاکان ما*، ترجمه فاطمه صادقی، تهران: نگاه معاصر.

غذامی، عبدالله (۱۳۹۵)، *زن و زبان*، ترجمه هدی عوده‌تبار، تهران: گام نو.

فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۲)، «خودمردم‌نگاری، چیستی و چگونگی»، در: *پشت دریاها شهری است؛ فرایندها، روش‌ها و کاربردهای مردم‌نگاری*، تهران: تیسرا.

فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۶)، *ابعاد سیاسی فرهنگ در ایران معاصر؛ سیاست و جامعه در قرن بیستم*، ترجمه شوکتی آقمقانی، تهران: سبزان.

فرهادی، مرتضی (۱۳۸۸)، *انسان‌شناسی باری‌گری*، تهران: ثالث.

فکوهی، ناصر (۱۳۸۱)، *تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی*، تهران: نی.

فروم، اریش (۱۳۷۰)، *داشتن یا بودن*، ترجمه کیومرث خواجه‌ای، تهران: اسپرک.

فیشر، هلن (۱۳۸۱)، *جنس اول؛ توانایی‌های زنان برای دگرگونی جهان*، ترجمه نغمه صفاریان‌پور، تهران: زریاب.

کارل، پیر (۲۰۰۰)، *فیلم جامعه‌شناسی هنر رزمی است*، ترجمه آراز بارسقیان:

<https://t.me/AtLeastLiterature>

کوئن، بروس (۱۳۸۲)، *نهادهای اجتماعی از کتاب درآمدی به جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: توتیا.

لیندولم، چارلز (۱۳۹۵)، *فرهنگ و هویت؛ تاریخ، نظریه و کاربرد انسان‌شناسی روان‌شناختی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: ثالث.

لوبون، گوستاو (۱۳۶۹)، *روان‌شناسی توده‌ها*، ترجمه کیومرث خواجه‌ای، تهران: روشن‌گران:

<https://srv2p.ketab.io/booksource>.

مشیرسلیمی، علی‌اکبر (۱۳۳۵)، *زنان سخن‌ور؛ از هزار سال پیش تا امروز که به زبان پارسی سخن گفته‌اند*، تهران: مؤسسه مطبوعات علی‌اکبر علمی.

هیندل، تیم (۱۳۸۳)، *فنون سخن‌رانی*، ترجمه شفیع الهی، تهران: سارگل.

Basic, L. (2011), "Speaking Anxiety: An Obstacle to Second Language Learning?":

<from <http://urn.kb.se/resolve>>.



Bernstein, Basil B. (2003), *Class, Codes and Control, Theoretical Studies Towards a Sociology of Language*, vol. II, Published by Routledge: <<https://anekawarnapendidikan.files.wordpress.com>>.

Labov, William (1972), *Language in the Inner City: Studies in the Black English Vernacular*, Philadelphia: University of Pennsylvania Press.

Khan, F. et al. (2015), "Glossophobia Among Undergraduate Students of Government Medical Colleges in Karachi", *International Journal of Research (IJR)*, vol. 2, no. 1.

Tse, Andrew Yau Hau (2012), "Glossophobia of University Students in Malaysia", *International Journal of Asian Social Science*, vol 2, issue 11:

<<https://EconPapers.repec.org/RePEc:asi:ijoass:2012:p:2061-2073>>.

<http://www.iranboom.ir/didehban/mirase-manavi/748-farhang-shafahi.html>.